

مجلس هفتم

معرفت خداوند تنها تکیه‌گاه انسان در نجات از نفس اماره

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ
وَلَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ

تکیه گاه انسان در نجات فقط خداوند است؛ نه عمل صالحش

لَسْتُ أَتَكَلِّ فِي النَّجَاةِ مِنْ عِقَابِكَ عَلَى أَعْمَالِنَا؛ بَلْ بِفَضْلِكَ عَلَيْنَا، لِأَنَّكَ أَهْلُ التَّقْوَى وَأَهْلُ الْمَغْفِرَةِ،
تُبْدِي بِالْإِحْسَانِ نِعْمًا وَتَعْفُو عَنِ الذَّنْبِ كَرَمًا. فَمَا نَدْرِي مَا نَشْكُرُ: أَجَمِيلَ مَا تَنْشُرُ أَمْ قَبِيحَ مَا تَسْتُرُ أَمْ
عَظِيمَ مَا أَبْلَيْتَ وَأَوْلَيْتَ أَمْ كَثِيرَ مَا مِنْهُ نَجَّيْتَ وَعَافَيْتَ؟

«خدای من، من این طور نیستم که اتکال کنم، اعتماد کنم و تکیه کنم در نجات و رستگاری و
رهایی از عذاب تو، بر اعمالی که می‌کنم؛ بلکه اتکال من در نجات، به فضل توست بر ما، چون
تو اهل تقوا و اهل مغفرتی.»

یک وقت انسان برای رهایی خود اتکال می‌کند و اعتماد می‌کند به اعمالی که بجا آورده است،
در این صورت باید ببینیم که اعتماد و اتکال صحیح است یا نه؟!

اولاً تمام اعمال صالحه‌ای که انسان بجا آورده است - اعمال سیئه که هیچ - از ناحیه خدا و
توفیق خدا بوده و اگر او اراده نمی‌کرد، انسان موفق به عمل خیر هم نمی‌شد، پس احسانی است
که از ناحیه او شامل حال انسان شده و انسان موفق به عمل خیر شده است. و از همه اینها
گذشته، حالا شما فرض کنید که انسان تمام اعمال خیر را هم انجام داد، تازه آن مقداری که
لیاقت پروردگار باشد انجام نداده و آن مقداری که سزاوار مقام ربوبیت اوست، انسان در مقام
عبودیت عمل نکرده است، و لذا تمام نفوس در وجدان خود شرمندگی دارند؛ و این دلالت
می‌کند بر اینکه حق خدا آن طور که باید و شاید اداء نشده و مردم به آن حق نرسیده‌اند، و الا
شکستگی در بین آنها نبود.

از اینها گذشته، در مقابل اعمال حسنه‌ای که انسان دارد، اعمال سیئه و اعمال بد هم دارد؛ و
اگر پروردگار علی‌اعلیٰ بخواهد انسان را بر یکی از آن اعمال بد بگیرد و مؤاخذه کند، آن وقت

انسان با کدام برهان و دلیلی می تواند خدا را محکوم کند که: برای تو چنین حقی نیست؟! بلکه: لَكَ الْحُجَّةُ عَلَيَّ فِي جَمِيعِ ذَلِكَ، و لا حُجَّةَ لِي فِي مَا جَرَى عَلَيَّ فِيهِ قَضَائُكَ و الزَّمَنِي حُكْمُكَ و بَلَاءُكَ؛^۱ حجّت با خداست که بر انسان اقامه می کند که: من خدا بودم و حاضر و عالم و محیط و حی، و به تو امری کردم و تو هم بنده من بودی، چرا مخالفت کردی؟! و این مخالفت تو هم از روی اضطرار و اجبار نبود، که از تو سلب اختیار کند؛ نه از روی اختیار مخالفت کردی. و اگر خدا تمام اعمال حسنه انسان را نادیده بگیرد و بخواهد انسان را بر یکی از آن اعمال سیئه ای که انجام داده است عقوبت کند، خلاف نکرده و روی عدل رفتار کرده است؛ چون تمام اعمال حسنه ای که انسان انجام داده، تازه به مقام لیاقت او نرسیده است تازه اعمال حسنه اش کدام است؟! در عین حال، سیئاتی انجام داده است که از عهده حجّت یکی از آنها هم نمی تواند بر آید، و در محکمه عدل و مؤاخذه الهی نمی تواند حتّی بر یکی از آنها اقامه حجّت کند آن وقت در این صورت چه کسی می تواند بر عمل خودش اتکال کند؟!^۲

گریه اهل بیت در مناجات، به جهت عمق معرفت به خداوند

دعاهایی که می بینیم ائمه علیهم السّلام می خواندند، گریه و زاری می کردند و مناجات داشتند که: من چنینم، چنان ضعیفم، چنان گناه کرده ام، سزاوار عقوبتم، کرم توست که دستت ما را گرفته و... اینها از روی تعلیم و تربیت نبوده است که می خواستند ائمت را این قسم تعلیم کنند، و تصنع نبوده است؛ بلکه حالشان این طور بود و حال واقع این طور بوده است که هر چه علم و معرفت انسان بیشتر می شود، بیشتر به قدرت و عظمت پروردگار پی می برد و به نیستی و ناچیزی خودش. پس حال آنها بوده که اقتضای این معنا را می کرده است؛ و این حال هم بر خلاف واقع نبوده است، که یک حالی بر خلاف واقع و متن امر در آنها پدید بیاید، بلکه آن حال مطابق واقع بوده و در مقام عبودیت، حتماً آنها خود را شرمنده می دیدند؛ و اگر شرمنده نمی دیدند؛ این از مقام عبودیت خارج بود.^۲

خطبه امیرالمؤمنین علیه السّلام در عید اضحی

امیرالمؤمنین علیه السّلام در یکی از خطبه های نماز عید قربان، خطبه خیلی مفصلی خواندند

^۱ الصّحیفة العلویة و التّحفة المرتضویة، ص ۱۹۸، فرازی از دعای کمیل؛ مصباح المتّهجد و سلاح المتعبّد، ص ۸۴۶. با قدری اختلاف. ترجمه:

«حجّت تو بر من در تمام اموری که معصیت و مخالفت تو را کردم، تمام است؛ و نسبت به قضاوتی که علیه من نمودی و عذابی که حکم و آزمایش بر من واجب نمود، حجّتی ندارم.» (محقق)

^۲ جهت اطلاع بیشتر پیرامون مسئله تصنعی، ارشادی و تعلیمی نبودن تضرّع و ندبه و مناجات و ابتهاج ائمه اطهار علیهم السّلام، رجوع شود به رساله لب اللباب، ص ۹۸.

که مرحوم شیخ صدوق در کتاب من لا یحضره الفقیه و مرحوم صاحب جواهر در کتاب جواهر، در باب صلوات عیدین این خطبه را نقل کرده‌اند:

فَوَاللَّهِ لَوْ حَنَّتُمْ حَيْنَ الْوَالِي الْعَجَلَانِ وَ دَعَوْتُمْ بِمِثْلِ دُعَاءِ الْأَنَامِ وَ جَارْتُمْ جُؤَارَ مُتَبَيِّلِ الرَّهْبَانِ...
(خیلی مفصل است)^۱

«قسم به خدا اگر شما مانند آن آدم بیچاره دست کوتاه حسرت زده، نعره بکشید و فریاد کنید، و مانند آن زن بیچه مرده ناله کنید، و آه جگرسوز از نهاد خود بیرون بیاورید، و در تمام مدت عمر گریه کنید و روی خاکستر

بنشینید و...، و از خدا بخواهید که یکی از گناهان شما را بیاورد، شما به این عمل، استحقاق برای آن پیدا نمی‌کنید!»

و لکن بِرَحْمَتِهِ تُرَحَّمُونَ؟^۲ «رحمت خدا می‌آید و همه را شامل می‌شود و گناه

^۱ من لا یحضره الفقیه، ج ۱، ص ۵۱۹.

^۲ جواهر الکلام فی شرح شرائع الإسلام، ج ۱۱، ص ۳۴۳. انوار الملکوت، ج ۲، ص ۲۹۸:

«امیرالمؤمنین علیه السلام در عید اصرحی خطبه‌ای ایراد فرمودند: «... فَوَاللَّهِ لَوْ حَنَّتُمْ حَيْنَ الْوَالِي الْعَجَلَانِ [العجالان] وَ دَعَوْتُمْ بِمِثْلِ دُعَاءِ الْأَنَامِ وَ جَارْتُمْ جُؤَارَ مُتَبَيِّلِ الرَّهْبَانِ وَ خَرَجْتُمْ إِلَى اللَّهِ مِنَ الْأَمْوَالِ وَ الْأَوْلَادِ التَّمَّاسِ الْقُرْبَةِ إِلَيْهِ فِي ارْتِفَاعِ دَرَجَةِ عِنْدَهُ أَوْ عُفْرَانِ سَيِّئَةٍ أَحْصَتْهَا كِتَابُهُ وَ حَفِظْتَهَا رُسُلُهُ، لَكَانَ قَلِيلاً فِيمَا أَرْجُو لَكُمْ مِنْ ثَوَابِهِ وَ أَتَخَوَّفُ عَلَيْكُمْ مِنْ أَلِيمِ عِقَابِهِ! وَ بِاللَّهِ لَوْ انْهَأْتُمْ قُلُوبُكُمْ أَنْبِيَاءًا وَ سَأَلْتُمْ عُيُونُكُمْ مِنْ رَغْبَةٍ إِلَيْهِ وَ رَهْبَةٍ مِنْهُ دَمًا ثُمَّ عَمَّرْتُمْ فِي الدُّنْيَا مَا كَانَتْ الدُّنْيَا بَاقِيَةً، مَا جَزَتْ أَعْمَالُكُمْ! وَ لَوْ لَمْ تُبْقُوا شَيْئًا مِنْ جُهْدِكُمْ لِنَعْمِهِ الْعِظَامِ عَلَيْكُمْ وَ هُدَاهُ إِيَّاكُمْ إِلَى الْإِيمَانِ، مَا كُنْتُمْ لِتَسْتَحِقُّوا أَبَدَ الدَّهْرِ! مَا الدَّهْرُ قَائِمٌ بِأَعْمَالِكُمْ جَنَّتُهُ وَ لَا رَحْمَتُهُ؛ وَ لَكِنْ بِرَحْمَتِهِ تُرَحَّمُونَ وَ يَهْدَاهُ تَهْتَدُونَ وَ يَهْدَاهُ تَصِيرُونَ. جَعَلْنَا اللَّهُ وَ إِيَّاكُمْ [بِرَحْمَتِهِ] مِنَ التَّائِبِينَ وَ الْعَابِدِينَ!» - الخ.

«امیرالمؤمنین علیه السلام در ضمن خطبه عید قربان فرمودند: قسم به خدا اگر بنالید چون ناله مصیبت دیده سرگردان و همچون دعای مردم برای رفع گرفتاری و نگرانی، خدا را بخوانید و صدای خود را با تضرع و ابتهال چون فرد ناامید از دنیا و متوجه به سوی خدا بلند کنید و از اموال و اولاد خود در راه خدا بگذرید برای تقرب به سوی او و صعود به درجات قرب، یا بخشش گناهی از گناهان که ثبت‌کنندگان او آن را ثبت کرده و فرستادگان او آن را حفظ نموده‌اند، تمام اینها نسبت به امیدی که به اعطای ثوابی از جانب پروردگار و یا ترس از عقاب و مجازات او برای شما دارم، بسیار کم و ناقابل خواهد بود.

و سوگند به خدا اگر دل‌های شما ذوب شود و از چشمان شما برای تقرب به او و یا خوف از او خون ببارد و عمر دنیا را داشته باشید، اعمال شما کافی نخواهد بود.

و اگر از هیچ کوششی برای سپاس از نعمت‌های عظیم پروردگار بر شما و هدایت او شما را به سوی ایمان فرو گذار

را نادیده می‌گیرد و می‌آمرزد و می‌برد.»

حالا اگر واقعاً همین‌طور باشد، انسان در تمام مدت عمر همین‌طور در گریه و ناله باشد برای محو سیئه‌ای از سیئات، آیا به این وسیله می‌تواند در ذات و کینونت خود، خود را محقق برای ثواب و آمرزش و بهشت و ... ببیند؟! نه، این حق را چه کسی به او داده است؟ این احقاق را چه کسی به او عنایت کرده است؟ مگر خدا عنایت نکرده است؟! خدا رَبّ است و مَلِک المَلِک است؛ و در مقام ربوبیت او کسی جرأت مخالفت ندارد، ولکن رحمت او عام است و می‌آید می‌گیرد و همه را می‌آمرزد و می‌برد؛ و لکن بِرَحْمَتِهِ تُرْحَمُونَ.

اینجا هم حضرت سجّاد علیه السّلام بر همین اساس دعا می‌کنند که:

لَسْتُ أَتَّكَلُ فِي النَّجَاةِ مِنْ عِقَابِكَ عَلَيَّ أَعْمَالِنَا؛ «من این‌طور نیستم که در رهایی از عقاب تو و

عذاب تو اتکال کنم بر اعمالی که می‌کنیم، نه این‌طور نیست!»

چه عملی؟! مگر نفرمود: «و ما أَنَا يَا رَبُّ و ما خَطَرِي؛^۱ اصلاً خدایا من چه کسی هستم و

کار من چیست؟!»

بَلْ بِفَضْلِكَ عَلَيْنَا؛ «من اتکال می‌کنم به فضل تو بر ما، که تو بر ما فضل داری می‌گذاری و منت

داری و احسان داری. من به احسان تو اتکال می‌کنم.»

و این هم جای اتکال است؛ چرا؟

لِأَنَّكَ أَهْلُ التَّقْوَى و أَهْلُ الْمَغْفِرَةِ؛ «تو اهل تقوا هستی و اهل مغفرت!»

تو اهل انتقام که براساس بخل و طمع و تشنّی قلب و آز و حرصی که در تو باشد نیستی، تو

کسی را عذاب نمی‌کنی، اینها در تو نیست؛ اگر عذاب کنی برای تربیت است، و الاّ ذات تو

اقتضای تقوا و مغفرت می‌کند.

خداوند بدون استحقاق، انعام می‌کند و از گناهان می‌گذرد

تُبَدِيءُ بِالْإِحْسَانِ نِعْمًا و تَعْفُو عَنِ الذَّنْبِ كَرَمًا؛ «اصلاً کار تو این است و عادت

نباشید، ابداً استحقاق این نعمت و هدایت را نخواهید داشت. این چنین نیست که روزگار در برابر این اعمال، بهشت و رحمت خدا را به شما ارزانی دارد، ولیکن به واسطه رحمت خدا مورد رحمت قرار خواهید گرفت و به هدایت او هدایت خواهید یافت و به واسطه آن دو به سوی بهشت رهسپار خواهید شد. خداوند، ما و شما را از زمره توبه‌کنندگان و عبادت‌کنندگان قرار دهد!». (مترجم)

^۱ فرازی از دعای ابوحمزه ثمالی.

تو این است که همیشه نعمت‌ها را به واسطهٔ احسان ابتدائی خود می‌ریزی!»
احسان ابتدائی، نه احسان ثانوی که روی اصل مُزد و ثواب باشد. یک وقت شما باری به حمّالی می‌دهید و می‌گویید که: بردار بیاور دگّان ما! این هم مزد و انعامت! در مقابل کاری که کرده است. اما یک وقت حمّالی دارد می‌گذرد و شما هم صدایش می‌کنید، ده برابر آن مزدی که می‌خواهید برای بردن بار به او بدهید، به او می‌دهید و بدون اینکه بگویید که بار را ببر، می‌گویید: آقا بگیر و برو به سلامت! این می‌شود:

تُبَدِّئْ بِالْإِحْسَانِ نِعْمًا؛ «نعمت‌هایی را (نه یک نعمت را) به احسان خود ابتدائاً دادی!»

تا احسانی از طرف او نباشد، انسان برانگیخته برای کار خیر نمی‌شود

چه نعمت‌هایی را خدا به تو داده است؟ اصل وجود؛ تمام حسناتی که از انسان تراوش می‌کند مال وجود انسان است. اگر وجود انسان نباشد آیا از او کار خیری، علمی، قدرتی، حیاتی و چیزی پیدا می‌شود؟! پس اصل وجود را که از عدم در صحنهٔ وجود آورد، این نعمت پروردگار است؛ بزرگترین نعمت، به دنبال او سایر نعمت‌هایش است، و این نعمت، نعمت ابتدائی است. تازه آنجایی که انسان موفق به کار خیر می‌شود تا احسانی از طرف او نباشد، انسان برانگیخته برای کار خیر نمی‌شود؛ تا توفیق نباشد، نمی‌شود!

انسان اختیار دارد؛ ولی توفیق از جانب خداست

درست است که انسان اختیار دارد، ولی توفیق از جانب اوست؛ کما اینکه خِذْلان هم از جانب اوست.

مثلاً فرض کنید شما یک وقت می‌خواهید بروید در مسجد نماز بخوانید، به اختیار خود می‌روید و کسی مجبور نمی‌کند، ولیکن اسباب برای آمدن جور می‌شود؛ اولاً وقتی که اراده می‌کنید کسالت نداشتید، خسته نیستید، سرتان درد نمی‌کند، برمی‌خیزید که وضو بگیرید، فوراً آب خنکی در حوض است وضو می‌گیرید، چراغ‌ها روشن است و کفش را پیدا می‌کنید، لباس را می‌پوشید می‌آیید مسجد حالتان هم خوب است برای عبادت؛ شما اختیار کردید ولی مدام اسباب پشت سر هم آمده و یکی، دیگری را معاضدت کرده تا اینکه شما را به مقصود رسانده است.

یک وقت هم میل عبادت در شما پیدا می‌شود، ولیکن مدام مانع روی مانع می‌آید؛ سرتان گیج می‌رود، دل به هم می‌خورد، حال خستگی و فتور انسان را گرفته، انسان بلند می‌شود برود وضو بگیرد چراغ خاموش می‌شود، می‌رود کلید برق را بزند برق کنتاکت می‌کند، اصلاً خانه خاموش می‌شود، صدای همه بلند می‌شود. می‌رود دست بزند کفشش را بپوشد داخل آن یک عقرب پیدا می‌شود، می‌آید کنش را کول کند یک موش [در آستینش می‌بیند]، و امثال اینها؛ بعد می‌خواهد

بیاید مسجد ، در خانه را باز می کند، تا می آید ببندد دستش می رود بین در و می شکند یا اینکه خون می آید و باید برود پانسما کند و ... ، بعد این قدر از این موانع سر راه او پیش می آید که اصلاً دیگر نمی تواند مسجد بیاید. یا تازه اگر هم بیاید، آن گوشه می افتد و خرخر می کند و دیگر حالی برایش نمی ماند. این را می گویند خذلان؛ خذلان در مقابل توفیق است. یک وقت اسباب برای انسان مدام پشت سر هم می آید؛ این دستگیری خدا است! یک وقت هم نه، خداوند انسان را توفیق نمی دهد و خذلان می کند؛ آن هم دست خدا است، آن هم روی حساب است و بی حساب نیست.

هیچ چیز در این عالم بی سبب نیست

بزرگان درست این حسابها را کرده اند و می گویند که:

هر وقتی که انسان در راه، راه می رود و یک وقتی سنگی زیر پای او گیر کرد و او لغزید و افتاد، برود حساب خودش را بکند که چه کار کرده است تا اینکه عقوبتش را دیده است؟! هیچ چیز در این عالم بی سبب و بی حساب نیست! خیلی عجیب است! به اندازه ای عجیب است که عقل متحیر می ماند! تمام مقدراتی که برای انسان پیش می آید، روی حساب است. درست است انسان اختیار دارد، ولیکن تا کمک او نباشد، انسان کجا می تواند کار بکند؟!^۲

^۱الکافی، ج ۲، ص ۴۴۵:

«عن أبي عبد الله عليه السلام قال: قال امير المؤمنين عليه السلام في قول الله عز وجل ﴿وَمَا أَصْبَكُمْ مِنْ مُصِيبَةٍ ۚ فَبِمَا كَسَبَتْ ۖ أَيْ ۖ دِيَكُمْ ۖ وَيَعْفُو عَنْ كَثِيرٍ﴾: ﴿*﴾
 "ليس من التواء عرق ولا نكبة حجر ولا عثرة قدم ولا خدش عود إلا بذنب، ولما يعفو الله أكثر؛ فمن عجل الله عقوبة ذنبه في الدنيا، فإن الله عز وجل أجل وأكرم وأعظم من أن يعود في عقوبته في الآخرة". ترجمه:
 «امیرالمؤمنین علیه السلام راجع به قول خداوند عزوجل: ﴿*﴾ هر مصیبتی که بر شما وارد می گردد به خاطر عملی است که خودتان مرتکب شده اید، و خداوند از بسیاری از آنها گذشت و اغماض می نماید. ﴿*﴾ فرمود:
 "هیچ پیچیدن رگ، و سنگ خوردن، و لغزش قدم، و خراش با چوبی نیست مگر به خاطر گناهی که انسان مرتکب شده است. و آنچه خداوند می بخشد بیشتر است. و هر کسی که خداوند عقوبتش را در دنیا تعجیل نموده باشد، خداوند عزوجل جلیل تر و کریم تر و بزرگ تر از آن است که در آخرت نیز او را عقوبت نماید."
 * سوره شوری (۴۲) آیه ۳۰.

^۲معانی الأخبار، ص ۲۱:

«عن جابر بن يزيد الجعفي، عن أبي جعفر محمد بن علي الباقر عليهما السلام، قال: سألتُه عن معنى "لا حول ولا قوة إلا بالله"، فقال:

«مَعْنَاهُ: لا حول لنا عن معصية الله إلا بعون الله، ولا قوة لنا على طاعة الله إلا بتوفيق الله عز وجل.»
 ترجمه: «جابر بن یزید جعفی می گوید: از امام باقر علیه السلام راجع به معنای لا حول و لا قوة إلا بالله سؤال نمودم،

تُبْدِيْ بِالْإِحْسَانِ نِعْمًا؛ «تو ابتدا می کنی به احسان!»

داری نعمت می بینی؛ چند تا نعمت؟! هزاران هزار نعمت! همین طور آن وقت ما در مقابل این احسانی که داری، گناه می کنیم:

و تَعْفُو عَنِ الذَّنْبِ كَرَمًا؛

«تو با آن بزرگواری و آقایی و سعۀ خودت (نگاه به کوچکی ما و نگاه به گناه ما نمی کنی و به تَمَرُّد و تَجَرِّي ما نسبت به مقام سلطنت و عظمت تو، و تجاوز ما از دایرۀ عبودیت، توجه نمی کنی) می آمرزی و می روی.»

فَمَا نَدْرِي مَا نَشْكُرُ: أَجْمِلُ مَا تَنْشُرُ أَمْ قَبِيحُ مَا تَسْتُرُ؛

«ما نمی دانیم کدام شکر تو را بجا بیاوریم؛ در همان مرحله اوّل درگیریم که کدام یک از شکرها را بجا بیاوریم: آیا شکر این جمیلی که از ناحیۀ تو انتشار پیدا کرده و این نعمت‌های بی پایان را که ابتدائاً می دهی، بجا بیاوریم؛ یا نه، آن قبایحی که بجا آوردیم و تو ستر کردی و مخفی کردی و ما را به عقوبت نگرفتی، شکر او را بجا بیاوریم؟!»

أَمْ عَظِيمٍ مَا أَبْلَيْتَ وَأَوْلَيْتَ أَمْ كَثِيرٍ مَا مِنْهُ نَجَّيْتَ وَعَافَيْتَ؟!؛

«آیا آن امتحانات بزرگی که برای ما پیش آورده‌ای و تو به ولایت خود که بر ما حکومت و سیطره داشتی ما را در تصرفات مقام عبودیت گرداندی و از همه آن مراحل ما را عبور دادی، ما شکر آن را بجا بیاوریم (که از امتحانات ما را فارغ کردی و با آن ولایتی که بر ما داشتی و ما از عهدۀ انجام اطاعت و انقیاد برنیامده‌ایم، ما را عبور دادی، شکر این را بجا بیاوریم)؛ یا نه، شکر بسیاری از پیش آمدهایی که حقاً مستحق بودیم و تو ما را نجات دادی و عافیت بخشیدی؟!»

معنای عافیت

انسان بعضی اوقات در ذات خودش می یابد که مستحقّ فلان عذاب و گوش مالی است و اصلاً خودش را مستحقّ می بیند! و اگر خوب بگردد می بیند که الآن آن گوش مالی از طرف خدا مثل یک مرغی پرواز می کند و می خواهد بر سر او بنشیند، ولی خداوند علیّ‌الاعلیٰ نجات می دهد و عافیت می دهد و می گذراند؛ آن هم نه عافیت بدنی، عافیت یعنی عافیت روح، سلامت روان، برقراری عقیده و ایمان، ثبات در طیّ صراط مستقیم، این حقیقت عافیت است. از همه این بلاها نجات می دهی و عافیت می دهی و می گذاری.

ایشان فرمود:

«ما توان کناره گیری و دوری کردن از معصیت خداوند را نداریم جز با عنایت و کمک خدا، و قدرت بر اطاعت و فرمان برداری خداوند را نداریم مگر با توفیق خداوند عزّوجلّ.»

معنای «یا حَبِيبَ مَنْ تَحَبَّبَ إِلَيْكَ»

یا حَبِيبَ مَنْ تَحَبَّبَ إِلَيْكَ، و یا قُرَّةَ عَيْنٍ مَنْ لاذَبَكَ و انقطعَ إِلَيْكَ؛ «ای حبیب دل کسی که به سوی تو تَحَبَّب می کند...». ما که حبیب تو نیستیم، اما به سوی تو تَحَبَّب می کنیم! آخر ما چیزی نیستیم که تو واقعاً ما را دوست داشته باشی و در قلب تو جا داشته باشیم! ما و این سیئات و این شالوده ماهیت امکانی و حدود و قیود وجودی ما، ما و این آثار ما، چیزهای لطیف و دلربا و صاف و طیب و طاهری نیست که اقتضا کند محبوب تو واقع شویم! نه! و لذا ما به سوی تو تَحَبَّب می کنیم. یعنی کاری می کنیم که خودمان را به محبت می زنیم، کارهایی انجام می دهیم که تو ما را دوست داشته باشی؛ یک نمازی می خوانیم همه اش غفلت، یک روزه می گیریم هزار نقص، یک حجی می کنیم هزار نقص، هر کاری می کنیم، اینها سرگرمی و مجاز است در مقابل آن حقیقتی که تو هستی!

گاهی حال انسان مجاز است؛ اما نتیجه اش حقیقت

پس این کارهای ما تَحَبَّب به سوی توست؛ اما به واسطه همین تَحَبَّب ما، محبت خودت را در دل ما آوردی. و این عجیب است که چگونه این مجاز، قنطره حقیقت می شود! کار انسان مجاز است، اما نتیجه اش حقیقت است! عیناً مانند یک حیوانی که حیوان است اما یک ماسک انسانی می زند و کار انسان می کند، بعد از مدتی این ماسکش را برمی دارد و می بیند انسان است تغییر ماهیت داده است.

لطف پروردگار موجب به حقیقت رسیدن کارهای تصنیعی ما

و این از سعه لطف پروردگار است، این قدر راه باز است که کسی که تصنعاً یک کاری می کند، آن تصنع، او را به حقیقت می رساند. ما می گوئیم طالب خدا هستیم و طالب لقاء خدا و...! اصلاً لقاء خدا چیست؟! خدا چیست؟! اینها این قدر عالی است، عالی است، عالی است که اصلاً انسان تا روز قیامت نخواهد فکرش را بکند، بالاتر است! این حرفها کدام است؟! ولی به یک کارهایی مشغول می شویم، کارها هم از نزد خودمان خیلی مهم است ولی از نزد خدا فقط بازیچه است؛ مگر انسان می تواند خدا را با این کارها به دست بیاورد!؟

عنقا شکار کس نشود، دام باز گیر^۱ *** کانجا همیشه باد به دست است دام را^۲ اما یک وقت می بینید که عنقا افتاد در دام؛ افتاد در دام [یعنی] این دام از بین رفت، و دیدیم که عنقا همه جا را گرفته است.

^۱ خ ل: باز چین.

^۲ دیوان حافظ، غزل ۷.

کار ما مجاز است، اما قنطره برای حقیقت شده است؛ پُل برای حقیقت شده است. انسان از روی مجاز عبور می‌کند و آن طرف حقیقت است؛ یعنی مجاز وسیله وصول به حقیقت است.

جمله لطیفی از مرحوم آقای انصاری رحمه الله علیه

مرحوم آقای انصاری - رحمه الله علیه - یک جمله‌ای می‌فرمود، خیلی جمله لطیفی است! ایشان می‌فرمود:

انسان نمی‌تواند آن لباسی که مال حرم است را در خارج از حرم تن کند؛ وقتی که باید وارد حرم شود، خودبه‌خود لباس را عوض می‌کنند و او را لباس حرم می‌پوشانند.

این جمله خیلی عالی است! معنایش این است که: ما می‌گوییم: لباس حرم؛ لباس حرم که خارج از حرم نمی‌آید، پس تا آن کسی که وارد حرم نشده است بخواهد لباس حرم را بپوشد، اصلاً نمی‌شود؛ چون این لباس مال حرم است. آن پاکی، آن صفا، آن دید، آن بصیرت، آن عشق، آن روشنایی، آن توحید، اینها لباس حرم است، و اینها در خارج حرم پیدا نمی‌شود. حالا هر چه بگوید که: من موحدم، عارفم، زاهدم، متقی هستم، باتقوا هستم؛ گفتار است، آن لباس حرم نیست! هر چه بگوید: من طیب و پاک هستم؛ این پاکی، تطهیر مجازی است. آن، زهد نیست، تزهد است؛ قدس نیست، تقدس است؛ حقیقت نیست، مجاز است؛ واقعیت نیست، پیکره و جسد است.

اما نباید از این کار هم دست برداشت؛ چون آن کسانی را که وارد حرم می‌کنند، کسانی هستند که به این مجاز خود را در خارج حرم مشغول کردند. لباس حرم را به همه کس نمی‌پوشانند؛ به آن کسانی می‌پوشانند که به دعوی ورود در حرم، ادعایی داشته باشد و کارهای مجازی کند؛ شب بلند شود دو رکعت نمازی بخواند، صدقه‌ای بدهد، یا اللّٰه‌ای بگوید، ولو که واقعاً یا اللّٰه‌ای که می‌گوید با آن یا اللّٰه کسی که در حرم است هزار سال فاصله دارد، اما این را باید گفت؛ اگر این کار را بکنند، درب برایشان باز می‌شود و وقتی درب باز شد، لباس حرم تنش می‌کنند، وقتی لباس حرم تنش می‌کنند آن وقت می‌فهمد که تمام آن لباس‌های سابقش مجازی بوده است! اصلاً لباس قلبی بوده است! مجازی قلبی بوده است؛ آبی که آنجا می‌خورده، آب نبوده، خیال می‌کرده آب است؛ غذایی که می‌خورده غذا نبوده، خیال می‌کرده غذا است؛ بلبانی که برای او می‌خواندند، اینها جُغد بودند، بلبل نبودند، قورباغه بودند که وسط باغ می‌خواندند، خیال می‌کرده صدای بلبل است، صدای بلبل اصلاً خارج حرم نیست، این بلبل، مال حرم است اگر بیاید خارج حرم می‌میرد! آنهایی که خارج حرم هستند، قورباغه هستند، آن وقت چون انسان بلبل ندیده است در آنجا صدای بلبل را که می‌خواهد دنبال کند، برایش با صدای قورباغه مشتبه می‌شود، دنبال قورباغه‌ها می‌رود و می‌گوید: بلبل! خدا هم می‌گوید: اشکال ندارد قبول داریم؛ چون به هوای ما حرکت کردی، ما این اُنسی را که تو با صدای قورباغه گرفتی، قبول می‌کنیم و

کم کم تو را داخل می‌کنیم و به تو می‌فهمانیم که صدای بلبل یعنی چه!
 پس این تحبیبی که انسان به سوی خدا می‌کند، یعنی مدام به دروغ خودش را به محبت می‌زند؛
 انفاق می‌کند، حج می‌رود، جهاد می‌کند، نماز می‌خواند، همه اینها تحبیب است! وقتی که انسان
 را در مقام استنطاق می‌آورند و امتحان و مؤاخذه کنند و پشت میز بازپرسی بیاورند، معلوم
 می‌شود که چه خبر است! و در نتیجه، محبت او در دل می‌آید. تحبیب مجازی است، محبت
 واقعی نیست، اما نتیجه‌اش محبت است؛ وقتی محبت آمد دیگر کار تمام است. مگر نفرمود:

محبت من، شفیع من به درگاه او است

و حُبِّي لَكَ شَفِيعِي إِلَيْكَ؛ «محبت من، شفیع من به سوی توست!»

محبت که آمد، دیگر این بار را برمی‌دارد.

حرکت انسان به سوی پروردگار بطلی است، چون محبت نیست. کشش و جاذبه برای محبت
 است؛ وقتی انسان به سوی خدا تحبیب کرد، محبت می‌آید و وقتی محبت می‌آید، انسان را برای
 برداشتن بار کمک می‌کند.

پس خلاصه هیچ مفری برای رسیدن به مقامات نیست الا اینکه آنچه را که فرمودند به دستور
 شرع، انسان باید رفتار کند؛ در تابستان باید روزه بگیرد، در زمستان و شب‌ها باید نماز بخواند،
 از مال خودش باید بگذرد، انفاق کند، باید مجاهده کند، صلۀ رحم کند، به همه اینها خودش را
 مبتلا کند، گرچه روی هر یک از اینها دست می‌گذاریم [مجاز است]! واقعاً روزه موصل انسان
 است؟! خدا محتاج روزه ما است؟! خدا محتاج به نماز ما است؟! کدام نماز؟ نماز
 دست‌وپا شکسته؟! نمازی که بعد معلوم می‌شود اصلاً بی‌وضو بوده است؟! نمازی که مثل آن
 بی‌بی تمیز خالدار است؟!!

داستان نماز بی‌بی تمیز خالدار

نماز بی‌بی تمیز خالدار می‌دانید کدام نماز است؟! مرحوم شیخ بهائی - رحمة الله علیه - این
 قضیه را در کتاب نان و حلوی خود نقل می‌کند - چندتا کتاب دارد به نام نان و حلوا و نان و
 پنیر و شیر و شکر و... که کتاب‌هایش فارسی و به اشعار روان است؛ بگیرید و بخوانید -
 می‌گوید:

بی‌بی تمیز خالدار زنی از اهل هری بود، که خدمت می‌کرد. هر کسی که به خدمتش می‌رسید و
 می‌رفت، او برمی‌خاست و بدون اینکه وضو بگیرد، دو رکعت نماز می‌خواند، و همین‌طور تا
 شب. بعد گفتند: آخر آقا جان، چه خبر از وضو؟! گفت: من صبح وضو گرفتم! گفتند: به‌به!
 عجب وضوی قوی‌ای که زده زیر وضوی همه؟! چون وضوی همه به یک خوابیدنی یا ادرازی،
 باطل می‌شود؛ اما وضوی تو با این همه تردد، هیچ تکان نمی‌خورد! این خیلی وضوی محکمی

است! خیلی وضوی عجیبی است!

طهارت ظاهر عنوان برای طهارت باطن است

خب، ما هم نماز می‌گذاریم و وضو می‌گیریم و فلان و فلان و فلان، بعد به ما می‌گویند که این نماز بی‌وضو بوده است و ثابت هم می‌کنند که وضو یعنی طهارت؛ یک مشت آب زدید به صورت و دست‌هایتان، آیا این طهارت است؟! این طهارت، عنوان برای طهارت باطن است، اینکه مدام به ما گفته‌اند نماز بخوانید، و بغض و حسد را از دلتان بیرون بیاورید و با برادران دینی‌تان قهر نباشید و چه باشید و چه باشید،^۱ برای طهارت باطن است. نماز هنگامی درست است و به آسمان می‌رود و ملائکه آن را عبور می‌دهند که این شرایط در آن باشد؛ پس اصلاً نمازتان بی‌وضو بوده و شما خیال کردید با وضو هستید! نه، این وضو عنوان برای آن است. درست هم می‌گویند این نماز، معراج مؤمن است، آن کسی که می‌خواهد معراج کند به سوی خدا، بایستی پاک باشد و طهارت داشته باشد.

شست‌وشویی کن و آنگه به خرابات خرام ***

*** [تا نگردد ز تو این دیرِ خراب، آلوده]^۲

بی‌طهارت که نمی‌شود رفت!

«الصَّلَاةُ مِعْرَاجُ الْمُؤْمِنِ» این، روایت نیست و مرحوم صاحب کفایه که در حاشیه بحث صحیح و أعم، این را به عنوان روایت بیان می‌کند، ظاهراً اشتباه کرده است.^۳ اما در فرمایشات حضرت

^۱ کلیات اشعار و آثار شیخ بهائی، ص ۱۵.

^۲ الکافی، ج ۲، ص ۱۷۳:

«امام صادق علیه السلام فرمودند: "كَانَ أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ:

عَظَّمُوا أَصْحَابَكُمْ وَوَقَرُوهُمْ وَلا يَتَّجِهَهُمْ بَعْضُكُمْ بَعْضًا وَلا تَضَارُّوا وَلا تَحَاسَدُوا؛ وَإِيَّاكُمْ وَ

البُخْلُ! كُونُوا عِبَادَ اللَّهِ الْمُخْلِصِينَ."»

”پیوسته امام أبو جعفر باقر علیه السلام می‌گفت: «دوستان و یاران خود را بزرگ شمارید و به آنها احترام بگذارید، و با اخلاق زشت و روی ترش یکدیگر را ملاقات نکنید، و به هم‌دیگر زیان نزنید، و از حسد و ورزیدن به یکدیگر دوری کنید، و از بخل بپرهیزید؛ از بندگان مخلص باشید!» (محقق)

^۳ دیوان حافظ، غزل ۴۳۱.

^۴ انوار الملکوت، ج ۱، ص ۱۰۲، تعلیقه ۲:

«این جمله روایت نیست، و در هیچ‌یک از کتب شیعه و سنت به عنوان روایت دیده نشده است، و فقط آخوند ملا محمد کاظم خراسانی در باب صحیح و أعم از کفایة الأصول در ردیف آیه قرآن: ﴿الصَّلَاةُ تَنْهَىٰ عَنِ الْفَحْشَاءِ﴾

سجّاد علیه السّلام در همین رساله حقوق خواندیم که:

«الصّلاة وفادة إلى الله.»^۱ یا در بعضی از نسخ داریم: «مرقاة إلى الله.»^۲

مرقاة: به معنای معراج است، یعنی نردبانی که انسان درجه به درجه بالا می‌رود و به خدا می‌رسد. نماز يك هم‌چنین چیزی است! آن وقت وضویش هم باید مثل خودش باشد دیگر؛ و مدام گفته‌اند این وضو را شما بگیر، نه اینکه نگیر، اما با این وضو يك درجه هم از آن باطل پرهیز کن. مدام درجه به درجه درجه این تحبب، انسان را به محبت می‌رساند.

و یا قُرّة عینِ مَنْ لا ذَبِک؛ «مدام موجب راحتی و خوشی و سبکی و سردی چشم کسی هستی که به تو پناه بیاورد.»

ما «قُرّة عین» را در لسان فارسی معنا می‌کنیم به روشنی چشم؛ اما معنایش روشنی چشم نیست، بلکه خُنکی چشم است.^۳ دیدید افرادی که ناراحت‌اند و خسته‌اند و عصبانی‌اند و گرفتارند، چشم آنها باد کرده و داغ است، اما افرادی که نه، حال سکونت و آرامش برای آنها هست و خیالی ندارند و در خوشی و مسرت هستند، چشم‌های آنها یک طراوت و خنکی دارد؛ آن را می‌گویند: قُرّة عین، که ما در لغت فارسی به معنای کنایی و به معنای لازم‌هاش، یعنی روشنی چشم، معنا می‌کنیم.

﴿* و روایت: «عمود الدین» و «الصوم جنة من النار» ذکر می‌کند، و ظاهرش عنوان روایت است و البته اشتباه است. و اخیراً دیدم که مرحوم صدرالمতألّهین در تفسیر سوره جمعه، ص ۲۲۵ از طبع حرفی، این روایت را به رسول الله صلی الله علیه و آله اِسناد داده است، و نیز در تفسیر سوره اعلیٰ، ص ۳۵۷ بدون اِسناد به رسول الله ذکر کرده است. [و در مستدرک سفینه البحار، ج ۶، ص ۳۴۳، به نقل از علامه مجلسی در کتاب بیان الاعتقادات آورده است.] ﴿* سوره عنکبوت (۲۹) آیه ۴۵.

^۱ الامالی، شیخ صدوق، ص ۳۶۹: «و حقّ الصّلاة أن تعلم أنّها وفادة إلى الله عزّوجلّ.»

^۲ مکارم الأخلاق، ص ۴۱۹: «و حقّ الصّلاة أن تعلم أنّها مرقاة إلى الله عزّوجلّ.»

^۳ مفردات الفاظ قرآن، ص ۶۶۳:

«قيل لمن يسرُّ به: «قُرّة عین». قال: ﴿قُرْتُ عِيْنِي وَ لَكَ﴾، * و قوله ﴿وَالَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا هَبْ لَنَا مِنْ أَزْوَاجِنَا وَ ذُرِّيَّتِنَا قُرّةً اَعْيُنٍ﴾.

قيل: «أصله من القُر، أي: البرد؛ فقُرَّت عَيْنُهُ.» و قيل: «معناه: بَرَدَتْ فَصَحَّت.»

﴿* سوره قصص (۲۸) آیه ۹.

سوره فرقان (۲۵) آیه ۷۴.

«ای خدایی که تو روشنی چشم افرادی هستی که به تو پناه بیاورند!»
و انْقَطَعَ إِلَيْكَ؛ «به تو منقطع می شوند؛ از همه ببرند و به تو ببیوندند.»
أنتَ الْمُحْسِنُ وَ نَحْنُ الْمُسِيئُونَ؛ «تو نیکوکار و احسان کننده هستی و ما گناه کاران.»
فَتَجَاوَزْ يَا رَبِّ عَنْ قَبِيحٍ مَا عَدْنَا بِجَمِيلٍ مَا عِنْدَكَ؛ «ای پروردگار من! از تمام آن قبیاحی که در
نزد ما است بگذر، به آن خوبی ها و جمالی که برای تو است، بگذر!»
آخر، خوبی ها و جمالی که برای تو است لایتناهی است؛ لایتناهی یعنی: سعه اش را پیدا کند
بباید این قبح ها را بگیرد و بشوید و از بین ببرد.

کرم الهی دربرگیرنده همه گناهان

و أَيْ جَهْلٍ يَا رَبِّ لَا يَسَعُهُ جُودُكَ، أَوْ أَيْ زَمَانٍ أَطْوَلَ مِنْ أُنَاتِكَ؛ «خداوندا، ای پروردگار من!
کدام جهل و کار زشتی از ما سر می زند که جود و کرم تو نمی تواند آنها را از بین ببرد، آن را به
ما نشان بده!»

درست است که ما گناه کاریم، ولی کرم و جود تو سعه و گشایش دارد و این گناهان ما را
می گیرد! بله، اگر جود و کرم تو سعه نداشت و محدود بود - مثلاً جود و کرم تو اختصاص به
مردمان متقی و مؤمن و طیبین و مخلصین داشت و اصلاً شامل افراد غیر نمی شد -، اینجا دیگر
انسان باید ناامید باشد چون این جود و کرم اختصاص به این دارد، انسان باید دیگر برود دنبال
کار خودش. یا جود و کرم تو از مخلصین و از طیبین و از گذشته و شامل
حال افرادی که حسناتشان بر سیئاتشان غلبه دارد می شد، خُب ما می گفتیم که سیئاتمان بر
حسنتان غلبه دارد، دیگر آن جود و کرم سعه ندارد که ما را بگیرد؛ باید انسان به دنبال کار
خودش برود. اما می فرماید: هرچه ما گناه کار باشیم، و هر گناهی که متصور باشد از ما سر زده
باشد، جود و کرم تو نسبت به آن سعه دارد؛ یعنی می آید و آن را می گیرد. پس اصلاً ما متحیریم!
پس «ای پروردگار من! کدام جهل و نادانی از ما سر می زند که جود تو نمی تواند آن را بگیرد و
نمی تواند آن گناه را از بین ببرد؟! و کدام زمانی طولانی تر از حلم و صبر تو است؟! صبر تو
این قدر طولانی است، این قدر طولانی است! کدام زمانی می تواند به آن برسد؟!»
زمان ها، دهور، گُرور می آیند و از بین می روند و فانی می شوند، باز هم آن مقام صبر و انات
و جود تو بر پای خودش استوار است! این قدر عجیب است و این قدر سعه دارد!

بی ارزش بودن اعمال ما در قیاس با نعمت های عطا شده به ما

و مَا قَدَرُ أَعْمَالِنَا فِي جَنْبِ نِعْمِكَ؟! «اصلاً ما چه هستیم؟! اعمالی که انجام می دهیم در کنار و در
قیاس با نعمت هایی که به ما دادی، اصلاً چه هست؟!»

آن وقت نعمت‌هایی که خدا به انسان داده است می‌گوید: هزارتا است، اعمال ما یکی است، خُب یکی در مقابل هزار تا، خدا را شکر که ما توانستیم در مقابل هزار تا نعمت، یک عملی انجام بدهیم که یک هزارم نعمت‌های او را شکر کرده باشیم؛ اما این طور نیست، نَعَم او هزاران هزار هزار است و اعمال ما نسبت به او یک هزارم هزارم هزار هم پایین‌تر! از آن طرف رو به زیادی می‌رود و از این طرف رو به نقصان. اعمال ما کشیده شده، نعمت‌های او هم کشیده شده؛ [نعمتهای او] از بزرگی سر به بی‌نهایت گذاشته است، ولی اعمال ما از نقطه نظر بی‌مقداری، سر به بی‌نهایت در جهت منفی است. این چه قیاسی می‌شود!!

و كَيْفَ نَسْتَكْتِرُ أَعْمَالًا نُقَابِلُ بِهَا كَرَمَكَ؟! «چگونه ما بزرگ بشماریم اعمالی را که با آن اعمال بخوایم کرم تو را مقابله بدهیم؟!»

یعنی این عمل در مقابل آن کرم؛ کدام عملی می‌تواند با کرم تو مقابله کند؟! بَلْ كَيْفَ يَضِيقُ عَلَى الْمُذْنِبِينَ مَا وَسِعَهُمْ مِنْ رَحْمَتِكَ؟! بلکه آن کرمی که از ناحیه تو شامل گناه‌کاران می‌شود و می‌رسد، دیگر کدام نقطه ضیق و تنگی برای ما باقی می‌گذارد؟! یعنی آن رحمت و واسعۀ تو برسد، برای گناه‌کاران دیگر تنگی و ضیق باقی نمی‌گذارد. در صورتی که رحمت و کرم تو بیاید ولی به اینجا نرسد، این شخص گناه‌کار در این مضیقه خودش مبتلاست؛ اما اگر آمد و رسید و گناه این شخص مذنب را گرفت، او را از ضیق و تنگی بیرون می‌آورد و گناه او را تبدیل به حسنه می‌کند، شما از این عجیب‌تر می‌خواهید؟!!

تعویض ماهیت و جوهره انسان با یک توفیق الهی

﴿أُولَئِكَ يُبَدِّلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ﴾^۱

«(با یک عمل، با یک توفیق و با یک پرش) تمام گناهایی که انسان انجام داده است تبدیل به حسنه می‌شود!»^۲

این برای چیست؟ از سعه جود است؛ سعه جود می‌آید در اینجا تغییر ماهیت می‌دهد. ماهیتش مشرک بود، به یک لحظه می‌شود مؤمن؛ کافر بود می‌شود مسلم؛ مشرک بود می‌شود موحد، تا موحد شد تغییر ماهیت داده است؛ حیوان بود، حالا شده انسان؛ جن بود، حالا شده از ملائکه. او یک منزلی دارد، این هم یک منزلی دیگر؛ منزل گناه ضیق است و تنگی، منزل ایمان سعه است و رحمت. به لطف خدا تغییر ماهیت پیدا شد، از آن منزل حرکت کرد و از آن منزل ضیق و تنگ وارد در سعه رحمت پروردگار شد.

^۱ سوره فرقان (۲۵) آیه ۷۰.

^۲ جهت اطلاع بیشتر پیرامون «تبدیل گناهان به حسنات» رجوع شود به *انوار الملکوت*، ج ۱، ص ۱۵۹ - ۱۶۵؛ معاد شناسی، ج ۸، ص ۳۴۵.

بَلْ كَيْفَ يَضِيقُ عَلَى الْمُذْنِبِينَ مَا وَسِعَهُمْ مِنْ رَحْمَتِكَ؟! يَا وَاسِعَ الْمَغْفِرَةِ! يَا بَاسِطَ الْيَدَيْنِ بِالرَّحْمَةِ!
 «... ای کسی که مغفرتت خیلی واسع است! ای کسی که دو دست‌هایت به رحمت گشاده است!»
 یهود می‌گویند: **(يَبْدُ اللَّهُ مَعْلُولَةً)**؛^۱ «دست‌های خدا بسته است.» همه‌کار نمی‌تواند بکند،
 رفع گرفتاری‌ها نمی‌تواند بکند، چه‌کار نمی‌تواند بکند، چه‌کار نمی‌تواند بکند، ما را عذاب
 نمی‌تواند بکند! عذابی هم که روز قیامت می‌کند یک زمان محدودی است، به مدّت همان چهل
 روزی که حضرت موسی رفت برای مناجات و پدران ما از حضرت موسی إِعْرَاضِ کردند و
 تمرّد هارون را کردند و گوساله‌پرست شدند؛^۲ ایام معدوده‌ای است که خدا ما را عذاب می‌کند^۳
 و بعد همه ما اِلَى الْأَبَدِ در بهشت متنعم هستیم و خدا نمی‌تواند غیر از این کار را بکند!

خداوند هم می‌دهد و هم می‌گیرد تا انسان نعمت را از خود نبیند

اما این طور نیست.^۴

یا بَاسِطَ الْيَدَيْنِ بِالرَّحْمَةِ! «دو تا دست خدا باز است، هم دست جمال و هم دست جلال؛ و

به رحمت باز است (نه به نِقْمَت).»

خدا با آن دستی که به انسان رحمت می‌دهد، انسان را سیراب و ملّتدّ می‌کند؛ با دست جلال
 دیگر هم که از انسان چیزی را می‌گیرد برای تربیت و ادب انسان، آن دست هم دست رحمت
 است. پس دادن و گرفتن، قبض و بسطش براساس رحمت است، و هر دو برای کمال انسان
 است؛ عیناً مانند کسی که در مکتب می‌رود، معلّم هم به او شیرینی می‌دهد و هم کفِ دستی به
 او می‌زند، هم آن اولی برایش خوب است هم دوّمی. اگر این بچّه کفِ دستی نخورد تربیت
 نمی‌شود، خطّش خوب نمی‌شود، حسابش خوب نمی‌شود، قرآنش خوب نمی‌شود. اگر معلّم،
 معلّم قوی‌ای نباشد همه‌اش به این بچّه شکلات می‌دهد و می‌ترسد او را بزند، این بچّه بی‌سواد
 بار می‌آید، و آن آب نبات‌ها این بچّه را اذیت می‌کند، روحش را هم اذیت می‌کند. اما آن معلّمی
 که واقعاً معلّم است، به بچّه می‌گوید که درس را باید حفظ کنی! اگر حفظ کرد، بارک‌الله!

^۱ سوره مائده (۵) آیه ۶۴.

^۲ جهت اطلاع بیشتر رجوع شود به امام شناسی، ج ۱۰، ص ۳۸۹.

^۳ اشاره به سوره بقره (۲) آیه ۸۰ که می‌فرماید: ﴿وَقَالُوا لَنْ تَمَسَّنَا النَّارُ إِلَّا أَيَّامًا مَعْدُودَةً قُلْ أَتَتَّخِذُونَ عِنْدَ اللَّهِ عَهْدًا فَلَنْ يُخَالَفَ اللَّهُ عَهْدَ دَوْمٍ أَمْ تَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ﴾؛

معاد شناسی، ج ۱۰، ص ۳۰۷: «و (یهودیان) چنین می‌گویند که: "هیچ‌گاه آتش ما را مَس نمی‌کند مگر چند روز معدود و اندکی!" بگو: آیا شما بر این گفتارتان عهد و میثاقی از خدا گرفته‌اید، تا آنکه خداوند خُلف و عده نکند و شما را در آتش، مگر زمان مختصری نسوزاند؟! و یا آنکه بدون علم و درایت، بر خدا نسبت دروغ می‌دهید؟!»

^۴ جهت اطلاع از «ادله ابطال ادعای یهود» رجوع شود به المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۵، ص ۲۵۴.

آفرین! دفعهٔ دوم: آفرین! اگر مخالفت کرد، بدون اینکه سیلی به صورتش بزند یا اینکه بلندش کند و بزند زمین و سرش را بشکند، گوشش را آهسته بگیرد و همین طور بمالد - هیچ طوری هم نمی‌شود - یا کفِ دستی به او بزند به مقداری که مستعد است که بچهٔ وقتی می‌آید سر کلاس درس، همیشه بفهمد که در درس یک مسئولیتی است.

خدای علی‌اعلیٰ هم به انسان می‌دهد و می‌گیرد، با جمالش و با جلواتی که از ناحیهٔ او برای ربودن دل‌ها افاضه می‌شود، دائماً به انسان افاضهٔ نعمت می‌کند، می‌دهد تمام نعمت‌ها را و می‌گیرد. اگر به انسان بدهد و نگیرد که انسان به کلی غافل می‌شود و تمام این نعمت‌ها را به خود نسبت می‌دهد و انکار می‌کند که: مال خدا نیست! اما می‌دهد و می‌گیرد، قبض و بسط می‌کند. دائماً این عالم در قبض و بسط است، ما در شبانه‌روز، در هر ساعت، در هر لحظه، در قبض و بسطیم؛ یعنی می‌دهد و می‌گیرد، می‌دهد و می‌گیرد، اصلاً دائماً این چرخ دارد کار می‌کند، این دو دست رحمت پروردگار باسط است، هر دو دستش باز است، نه دست جمالش بسته است و نه دست جلالش. ترسو هم نیست که اینجا بترسد و پس‌گردنی نزند، در آنجا بخل کند و بترسد و این کار را نکند، اصلاً عالم روی جمال و جلال پروردگار دارد می‌گردد. پس: «ای کسی که دو دست خود را به رحمت گشاده‌ای!»

غیر از این در، دری نیست؛ و این در هم، در محبت است

فَوْعِزَّتِكَ يَا سَيِّدِي لَوْ تَهَرَّتْنِي، مَا بَرِحْتُ مِنْ بَابِكَ وَ لَأَكْفَفْتُ عَنْ تَمَلُّقِكَ لِإِنْتَهَى إِلَيَّ مِنَ الْمَعْرِفَةِ بِجُودِكَ وَ كَرَمِكَ!

«ای پروردگار من، ای سید من، ای آقای من! اگر تو مرا دور کنی و دور باش بزنی، من دست از این خانه‌ات برنمی‌دارم، من نمی‌روم و دست از تملق خودم برنمی‌دارم. تَمَلَّقُ و مَلَّقُ، تَمَلَّقَهُ و مَلَّقَهُ: به معنای اظهار دوستی و محبت و ادب کردن، ولو اینکه مطابق با واقع هم نباشد.^۱

دیدید گربه سر سفره می‌نشیند؟! خیلی مؤذّب، سرش را هم پایین می‌اندازد و هیچ هم نمی‌گوید، یک میوی کوچولو می‌کند که متوجه باش! این ادبی که به خرج می‌دهد واقعیّت ندارد، از شما می‌ترسد بلند شو برو تو حیاط و برگرد، می‌بینی گوشت را برداشت و فرار کرد؛ پس

^۱ مجمع البحرین، ج ۵، ص ۲۳۶:

«الْمَلَّقُ (مَحْرَكَةً): الْوُدُّ وَ اللَّطْفُ، وَ أَنْ يُعْطَى فِي اللِّسَانِ مَا لَيْسَ فِي الْقَلْبِ؛ وَ الْفِعْلُ كَفَرِحَ. وَ قَدْ يُطَلَّقُ الْمَلَّقُ وَ التَّمَلَّقُ عَلَى التَّوَدُّدِ وَ التَّلَطُّفِ وَ الْخُضُوعِ الَّتِي يُطَابِقُ فِيهَا الْجِنَانُ اللِّسَانَ... وَ تَمَلَّقَ إِلَيْهِ تَمَلُّقًا وَ تَمَلَّقًا: أَي تَوَدَّدَ إِلَيْهِ وَ تَلَطَّفَ لَهُ... وَ رَجُلٌ مَلَّقٌ: يُعْطَى بِلِسَانِهِ مَا لَيْسَ فِي قَلْبِهِ.»

ادبش، ادب واقعی نیست، این تملق است یعنی تودد و تأدب تصنعی است در مقابل تو، و اگر به چشمش نگاه کنید می فهمید که این آثار در او هست و در عین اینکه دارد شما را نگاه می کند و چشمش را هم پایین انداخته، کاملاً و صد در صد مراقب و مواظب تمام جهات است، و خودش را می زند به اینکه من همه جا را نگاه نمی کنم.

-: خدایا! من دست از تملق بر نمی دارم، تودد می کنم، می گویم.

-: برو، قابل نیستی! برو گناه کاری! برو، ما بندگان داشتیم که دارای چنین و چنان بودند!

برو، شیطان تو را گرفته است! برو، معصیت سر و پای تو را گرفته است!

-: من دست بر نمی دارم و نمی روم، چون تمام این الفاظ جواب دارد.

-: برو!

-: کجا بروم؟! به ما یک جایی نشان بده که بروم، من می روم.

-: تو گناه کاری!

-: قبول، پس رحمت تو فقط مال ثواب کاران است! -: گناه سر و پای تو را گرفته است!

-: قبول، حالا کسانی که سر و پای آنها را گناه بگیرد باید چه کار کنند؟

-: ما بندگان عالی داریم!

-: ما که از آنها نیستیم، حالا ما چه کار کنیم؟! ما مسکینیم!

بالآخره غیر از این در، دری نیست، و این در هم در محبت است.

گناه بسیار عظیم یأس از خداوند

فقط یک چیز انسان را از پای درمی آورد، و آن یأس است، که مال شیطان است؛ اگر یأس پیدا شود، دیگر کار تمام شده است دیگر ما برویم و بخوابیم، فایده ای ندارد. یأس، در مقابل پروردگار حقیقی و واقعی، یک خدای دروغی و باطل برای انسان ایجاد می کند و انسان را به آن خدای باطل و موهومی گرایش می دهد. این یأس است که مال شیطان است و رأس تمام گناهان است؛ چون اگر یأس در انسان پیدا شد، اصلاً انسانیت انسان را ساقط می کند، آدم را آب می کند و از بین می برد، آن حقیقت و جوهره و روح را از انسان می گیرد. پس اگر یأس در انسان پیدا شد، این یک گناهی است که از همه گناهان بالاتر است.^۱ اگر یأس پیدا نشد و امید بود، گناه هم

^۱الکافی، ج ۲، ص ۵۴۵:

«صفوان جمال روایت می کند: «من هنگام نماز خدمت حضرت صادق علیه السلام بودم که پیش از تکبیرة الإحرام، روبه روی قبله ایستاد و گفت: «اللهم لا تُؤیسنی من رَوحکَ ولا تُقنطنی من رَحمَتکَ ولا تُؤمِنی مَکرکَ، فَإِنَّهُ ﴿فَلَا يَأْمَنُ مَكْرَ اللَّهِ إِلَّا أَلْفَوْهُمُ أَلْ خَيْرُونَ﴾؛ *خداوندا، مرا از مهر و محبت خویش مأیوس مساز، و از رحمت خود ناامید مکن، و از مکر و کفر خویش آسوده خاطر مکن؛ زیرا ﴿از مکر خدا ایمن نیستند، مگر طایفه زیان کاران!﴾»

بود، بود. گناه، لازمه وجود است، ما بشریم، نباید گناه کنیم، حالا گناه شد، خدایا بیامرز! دیگر انسان نباید زیاد ا تکال کند بر اینکه من گناه کردم و گناه من دیگر قابل مغفرت نیست، چرا قابل مغفرت نیست؟! بله، اگر خدای ما غیر از این خدا بود و رحمتش سعه نداشت، درست؛ ولی خدای ما چنین خدایی است که رحمتش واسع است، هرچه هم گناه بالاتر باشد و از آن هم بالاتر فرض نشود، رحمت خدا از آن واسع تر است و آن گناه را می گیرد، پس:

و لاکففت عن تملکک بجدک و کرمک؛

«هرچه مرا برانی، من دست از این خانه بر نمی دارم و در خانه دیگر را نمی شناسم، و دست از تملک بر نمی دارم. چون دل من معرفت پیدا کرده و به جود تو منتهی شده، فهمیدم که تو اهل جود هستی! چون فهمیدم، این صاحب خانه را شناختم، دیگر دست بر نمی دارم.»
و أنت الفاعل لها تشاء، تُعَدَّبُ مَنْ تَشَاءُ بِمَا تَشَاءُ كَيْفَ تَشَاءُ وَ تَرْحَمُ مَنْ تَشَاءُ بِمَا تَشَاءُ كَيْفَ تَشَاءُ.
أنت الفاعل لما تشاء؛ «خدایا تو فاعلی، هر کاری که می خواهی بکنی می کنی و مشیت مال توست.»

تُعَدَّبُ مَنْ تَشَاءُ بِمَا تَشَاءُ؛ «عذاب می کنی هر کس را که بخواهی، و به هر مقداری به هر چیزی که بخواهی و به هر طور و به هر کیفیتی که اراده کنی.»
تَرْحَمُ مَنْ تَشَاءُ بِمَا تَشَاءُ كَيْفَ تَشَاءُ؛ «رحمت را شامل حال کسی می کنی که می خواهی، به هر کیفیتی و هر مقداری که بخواهی.»

تَرْحَمُ مَنْ تَشَاءُ بِمَا تَشَاءُ كَيْفَ تَشَاءُ؛ «خدایا، تمام مشیت مال توست، پس بر ما این طور بخواه!»
ما بندگان ضعیف هستیم و از تو تقاضا می کنیم، و خودت گفتی که این مجاز، فنطره حقیقت است، حُب ما که به مجاز قائل شدیم، پس ما را از افرادی قرار نده که «تُعَدَّبُ مَنْ تَشَاءُ» باشد؛ از افرادی قرار بده که «تَرْحَمُ»

مَنْ تَشَاءُ» باشد، مورد رحمت قرار بده! ما می دانیم که همه کارها دست توست، و همه گرفتاری ها به دست تو حل می شود، و همه رحمت ها از جانب توست. فقط تو بهانه می خواهی، حُب ما هم که خودمان را در تحت بهانه آوردیم، رحمت را شامل حال ما کن.

صفوان گوید: «من عرض کردم: جانم به قربانت! من این دعا را از هیچ کس پیش از شما نشنیدم!
حضرت فرمودند: "إِنَّ مِنْ أَكْبَرِ الْكَبَائِرِ عِنْدَ اللَّهِ الْيَأْسَ مِنْ رَوْحِ اللَّهِ وَ الْقُنُوطَ مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ وَ الْأَمْنَ مِنَ مَكْرِ اللَّهِ؛ به درستی که از بزرگترین گناهان کبیره نزد خداوند متعال، یأس از مهر و محبت خدا، و ناامیدی از رحمت خدا، و آسودگی خاطر از کیفر و مکر خداوند است.»
*سوره اعراف (۷) آیه ۹۹.

لَا تُسْأَلُ عَن فِعْلِكَ وَ لَا تُتَنَزَّعُ فِي مُلْكِكَ وَ لَا تُشَارَكُ فِي أَمْرِكَ وَ لَا تُضَادُّ فِي حُكْمِكَ.

که إن شاء الله این فقرات بماند برای فرداشب، اگر خداوند توفیق بدهد یا باقی باشیم.

إن شاء الله خداوند علیُّ اعلیٰ ما را در تحت رحمت خود دربیآورد،! به آن مقداری که می خواهد و به آن کیفیتتی که اراده می کند! و این مجازهای ما را قنطره و پُل برای رسیدن به حقیقت قرار بدهد! و بالأخره نتیجه ای از این گفت و گوها را حصول به مقام عزّ خود و به مقام عظمت خود قرار بدهد! و ما را به اعمال خودمان نگیرد، بلکه سعه جود و رحمت و کرم او که بر گناه کاران شامل شده است، بر ما هم شامل بشود! ما را از مضیق جهات و تعینات، به مقام عزّ و سعه و بسط، و به مقام لایتناهای اسماء و صفات خود، و فانی در ذات مقدّس خود قرار بدهد! و در تمام عوالم، حال ما را به نفس خود وانگذارد!

بِحَقِّ مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّاهِرِينَ، وَ صَلَّى عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّيِّبِينَ